

درونمایه عشق در ترانه‌های گیلکی

شهره شیرین‌کام^۱

چکیده

پژوهش در ترانه‌ها به علت خاستگاه ملی و مردمی آن شیوه‌ای کارآمد برای فهم جزئیات فرهنگ توده به شمار می‌آید. این مقاله برآن است تا با بررسی ترانه‌های عاشقانه گیلکی به تحلیل محتوایی آن پرداخته و با کشف و آشکارسازی لایه‌های نهفته در آن‌ها، به افکار و اندیشه‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی این مردم پی ببرد. ترانه‌ها را به واحدهای تحلیلی تقسیم کرده، سپس از طریق تعبیر و تعمیم بخش‌های مرتبط متن، به نتیجه‌گیری پرداختیم. یافته‌ها نشان می‌دهد که دوری از خشونت، حرمت و حیا، احترام به زنان، پای‌بندی به سنت و اخلاق در قالب سادگی بیان و تصاویر بومی، کاربرد تشبیهات ادبی ساده و به‌دور از انعقاد از مهم‌ترین خصوصیات ترانه‌های عاشقانه گیلکی است.

کلیدواژه‌ها: ترانه، ترانه‌های گیلکی، عشق.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

۱. مقدمه

برای شناخت دقیق هر امر ریشه دار کهنسال، باید در آغاز، منشا و مسیر آن را یافته سپس به تجزیه و تحلیل آن پرداخت. ادبیات شفاهی چکیده رفتار عامه مردم و شامل خرد، فرآیندهای فکری، احساسات و هیجانات ایشان می‌باشد. ترانه‌های محلی گیلکی نیز در حقیقت، چکیده زندگی و احساسات پاک و بی‌آلایش افراد زحمت کش و فغالی است که عمدتاً در روستاها روزگار می‌گذرانند.

نسل امروز با ریشه‌های فرهنگی خویش بیگانه می‌شود و نسل حامل ادبیات شفاهی، فرصت ثبت و ضبط آن را از دست می‌دهد، در این تغییر و تحوّل، بسیاری از اجزای فرهنگ به استحاله می‌رود و گوهری از گنجینه فرهنگی از دست رفته، فرصت انتقال آن فوت می‌گردد. بی‌تردید ملتی می‌تواند پیشرفت نماید که به داشته‌ها و دانسته‌های فرهنگی خود آگاه باشد. چرخ شتابنده تغییر و تحوّل، به عقب برنمی‌گردد بنابراین جمع آوری و بررسی فرهنگ گذشتگان امری ضروری است؛ زیرا هویت تاریخی و ملی ما را در خود دارد. هدف این پژوهش، آشنایی هرچه بیشتر با فرهنگ کهن جامعه گیلان، دریافت تجربه‌ها، ارج نهادن و مکتوب نمودن آن‌هاست.

۲. طبقه‌بندی ترانه‌های عاشقانه گیلکی

ترانه‌های گیلکی از نظر ادبی بسیار پر بار و غنی‌اند. هر یک از ابیات آن نمودار عقیده و طرز تفکر مردم منطقه است و از درون واقعیت زندگی برآمده؛ بار کار و زحمت، آلام و ناکامی‌های آن‌ها را کم می‌کند. یکی از ویژگی‌های خاص ترانه‌های گیلکی سادگی و بی‌پیرایگی است. در واقع عنصر سادگی باید جزو طبیعت ترانه‌های عامه باشد زیرا این ترانه‌ها به طور شفاهی به نسل‌های بعد سپرده می‌شود و در صورت دشوار بودن به راحتی بر زبان‌ها جاری نگردیده، از یادها می‌رود.

در این مقاله، مجموعه‌ای حاوی بیست و یک ترانه عاشقانه گیلکی از مجموعه ترانه‌های خواننده فرهنگ‌دوست گیلک، ناصر مسعودی، انتخاب و بررسی محتوایی گردید (رک. شیرین‌کام: ۱۳۹۲). سراینندگان این ترانه‌ها عبارتند از: تیمور گرگین (ترانه‌های ۲، ۲۰، ۲۱)، سروش گیلانی (۳)، جعفر مهرداد (۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷)، بهمن فرخی (۷، ۱۴)، جهانگیر سرتیپ پور (۸)، ابراهیم خورشیدی (۱۰)، شهدی لنگرودی (۱۱)، مسعود لاهیجی (۱۲)، ناصر مسعودی (۱۳، ۱۹) و غلامرضا امانی (۱۸). چهار ترانه (۱، ۴، ۶، ۹)، بی‌نام و نشانند و این نمایان‌گر آن است که ترانه‌ها نیز مانند دیگر بخش‌های ادبیات عامه، گاه بی‌نام و نشانند و مهم ترانه است نه سراینده آن.

تقسیم‌بندی این مجموعه بر اساس مضمون ترانه‌ها بدین صورت انجام شده است:

۳. عاشقانه‌ها:

۳.۱. دلدادگی و شوق وصال

در ترانه‌های عاشقانه، وصف یار و محبوب جزو جدایی‌ناپذیر ترانه‌هاست. عاشق سعی دارد به وصف محبوب پرداخته تا شنونده را با سیمای او آشنا نماید و اینکه دلبرش با چه خصوصیتی توانسته، دلش را به یغما ببرد.

پاییز گول به بازار بامو/ ای کش گول مره یار بامو/ دیم لاله و چومان نرگسه/ چوم نرگس خومار و لسه.

pâyizə gul bə bazar bāmo/ ikaš gulə mərə yār bāmo/ dim lələo čumān nergəsə/ čum nergəsə xumāru ləsə.

گل پاییز به بازار آمده است/ یارم با یک بغل گل آمده است/ چهره اش مثال لاله و چشمانش به مانند نرگس است/ چشم او مانند نرگس، خمار و افتاده است.

زن در اشعار این مجموعه، محوری‌ترین موضوعات را تشکیل می‌دهد که این نمایانگر رسوب عشق در ذهن گیلک می‌باشد.

تره می دیل دوخانه/ تی دوری دن نتانه.

təra mi dil duxānə/ ti duri dən natānə

قلب من تو را صدا می‌کند/ هجرانت را تحمل نمی‌کند.

نوگون ناز، نوگون ناز/ نارم غیر از تو دمساز.

nukun nāz nukun nāz/ naram qeyr az tu dəmsāz

ناز نکن، ناز نکن/ غیر از تو دمسازی ندارم.

بنازم ای دیل، بنازم ای دیل، تی آمونای/ نتانم ای دن، نتانم ای دن، دِ تی شونای/ های تو وا بمانی می پالی، به اسپیلی، خیلی باز خیلی/ پامچال بی بیم آسبزه سر، یا بنفشه چشمه ور/ چوم از تو روشن، بوبو یارای. /دیل از تو گولشن، می دیل دارای.

bənāzəm ay dil Bənāzəm ay dil ti āmonāy/ nətānəm ay den nətānəm ay den də ti šonāy/ hāy Tu va bəmāni mi pāli/ bə ispili, xeyli bāz xeyli/ pāməčāl bəbim a səbzə sər/ yā bənəfšə čəšma vər/ čum az tu rušən bubo yāray/ dil az tu gulšən mi dildārāy.

بنازم ای یار آمدنت را! ای دل و دلبر من! نمی‌توانم، نمی‌توانم رفتنت را شاهد باشم/ تو باید مدتی طولانی در اسپیلی نزد من بمانی/ در سبزه زار، گل پامچال

شویم/ یا در کنار چشمه، گل بنفشه شویم/ دلبرم! چشمان من از تو روشن شد/ دلدار من! دل من از تو گلشن گشت.

خصیصه درخور ستایش در اشعار مجموعه، حرمت، حیاء و عفت جوانان می‌باشد. از شعرهایی که زیرساخت بی‌بندوباری و هرزگی داشته باشد، در این مجموعه اثری نمی‌بینیم. اندیشه جوان گیلانی، ازدواج با دختر محبوب بوده نه آزادی و برقراری رابطه با او و در صورت عدم دستیابی به دختر محبوبش، تنها تأثر و تحسّر خود را از این واقعه ابراز می‌دارد که این داغ در شعر سر بازمی‌کند. باری شعر فی‌نفسه این قدرت را دارد که مگوترین و تابوترین موضوعات انسانی را بیان دارد.

می‌چومان عزیز جان تی وستى خون فشانه/ به هر جا به هر راه گیره از تو نشانه.

mi čumân aziz jân ti vasti xun fəšânə/ bə har jâ bə har râ girə az tu nišânə.

عزیزم، چشمان من برای تو خون فشان است/ در هر جا و هر راهی دنبال نشانی از تو می‌گردد. بعضی از تعابیر نه تنها در عاشقانه‌ها، که در بخش‌های دیگر نیز تکرار شده‌اند و این نشان از ماندگاری بیشتر آن‌ها در ذهن مردم گیلک دارد. تشبیه «یار» به «اناری شیرین، رسیده و آبدار» از این تعابیر پربسامد است.

گول بی خار کوره/ انار شاوار کوره.

Gulə bi xâr korə/ anârə šâvâr korə.

دختر (یارم) گل بی خار است/ انار شاهوار و رسیده است. توصیف یار به صورت «انار شاهوار»، «پاچ تورنگ» و «گول بی خار» که به ترتیب انار رسیده، قرقاول کوتاه‌قد و گل بی خار معنی می‌دهد، تعابیری ساده و عامیانه‌اند و بازتاب فرهنگ بومی می‌باشند. دلدادگان گیلانی امیدوارند نیروی عشق آنها باعث شود نیروی‌های مخالف در برابرشان سر تعظیم فرود آورند و آینده‌ای روشن رقم گیرد.

بوخودا ایدفا اگر بایی می امره/ گوروزه جه می دیل غم ایمروز و فردا.

buxudâ idafâ agər bâyi mi amra/ gurzə jə mi dil qame imruzu fardâ.

به خدا قسم اگر با من همراه گردی/ غم روزگار از دل من فرار می‌کند. عاشق گیلانی حتی از به زبان آوردن نام معشوق دلخوش می‌شود و از این که به هر بهانه‌ای از معشوقش یاد کند و به او بگوید دوستش دارد، لذت می‌برد. از همین روست که در ترانه‌ها با تعابیری از این دست مواجهیم: جان کوره، یار کوره. تکرار این عبارات موجب افزایش ریتم و در نتیجه ایجاد حالت شور و هیجان و نشاط در مخاطب شده، به اثرگذاری بیشتر کلام می‌انجامد.

باموبوم من شومه کوچه پیرارسال کوره/ مره تکان بدایی دس دسمال کوره/ بیدمه تی جول کور او سیاه
خال کوره/ جان کوره، یار کوره/ گول بی خار کوره، انار شاوار کوره/ مثل سایه دکف تا من تی دونبال کوره/
وای کوره وای.

bâmobum mən šomə kučə pirârsâl korə/ merə təkân bədâbi dəsə dəsmâl korə/
bidəma ti jula kor u siâ xâl korə/ jân korə yâr korə/ gulə bi xâr korə, anârə šâvâr
korə/ məslə sâyə dəkəf tâ mən ti dunbâl korə/ vây korə vây.

(ای دختر) دو سال قبل، من از کوی تو گذر کردم/ دستمالت را برای من تکان دادی/ من خال سیاه را
روی گونه‌ات دیدم/ دختر، ای دختر جان، یار من/ ای دختر! تو گل بی خاری، ای دختر! تو انار شیرینی/ تو
راه برو تا من به مانند سایه دنبالت بیایم/ ای دختر وای دختر، وای.

در ترانه‌های عاشقانه گیلانی، معشوقان نقش بزرگی در امیدبخشی و رهانیدن عاشقان از گرداب یأس و
تنهایی دارند و هم‌دوش آنها در زندگی و مبارزه با سختی‌ها می‌باشند.

تو می درد دانی، درمان هم تو/ می جان دیلبر، از همه بخت، ایچه بی می ور.

tu mi dərdə dâni dərmanə ham tu/ mi jânə dilbər, az hamə bəxtə, ipčə bə mi vər.

تو هم درد و هم درمان مرا می‌دانی/ دلبر جانان من! ای بهترینم! کمی نزد من بیا.

یا

دارم تره دِ غم نارم/ می نازنین ناز دانه.

dârəm tərə də qəm nâzənəm/ mi nâzanin nâz dâne.

ای نازنین ناز دانه‌ام/ تا تو را دارم غمی ندارم.

عشق عاشق گیلانی به معشوق، عشقی است سازنده و پویا، حرکت آفرین و امیدبخش که پیوند دهنده
او با زندگی و تحرک و تلاش است نه عشقی غم‌افزا، کسالت‌آور و رؤیایی ناپایدار.

تی مره می خانه گولشنه/ هر جا کی فاندردم روشنه.

ti mara mi xânə gulšanə/ har jâ ki fânderam rušanə.

با تو سرای من گلشن است/ به هر جا می‌نگرم روشن است.

معشوق مایه دلگرمی او به زیستن و مبارزه و تلاش است حتی در مواقعی که دیوارهای سختی و فشار

برافراشته باشند.

پاییزه میانی دارم/ ایتا باهار زنده.

pâyizə miyâni dârəm/ itâ bâhârə zəndə.

در میانه پاییز/ بهاری زنده و شاداب دارم.

۲.۳. بی‌وفایی و عهدشکنی

عناصری مانند سوگند، عهد و پیمان که بیشتر با عواطف سر و کار دارند، به وفور در ترانه‌های گیلکی یافت می‌شوند. در این ترانه‌ها از پیمان، قول و قرار بسیار استفاده شده است که این نشان‌گر اهمیت آن به-عنوان یکی از عناصر اخلاقی و اجتماعی در فرهنگ و جامعه گیلانی و ایرانی است. عهدشکنی و بی‌وفایی و تشویش از بی سرانجامی، دغدغه بزرگ و همیشگی حوزه دلدادگی‌هاست. تمجید وفا، وفاداری و نکوهش جفا در این ترانه‌ها نمود خاصی یافته است. این تعابیر، بخش معنوی زندگی مردم روستا را تشکیل می‌دهد و با روح آنان پیوند خورده است.

در ترانه‌های گیلکی، در عشق عاشق، خودخواهی نیست و معشوق با عهدشکنی آماج تیر تهمت و دشنام نمی‌شود. عاشق همیشه خواهان محبوب بوده اما این خواهش او با سوز و گداز و طلب مرگ همراه نیست.

قرار بناییم تا تو بیبی من، من تی مانستان/ امی مو بیه، آلوچه داره تی تی مانستان/ دست به دست بدیم، باوفا ببیم/ راز دیلانه با خودا بیگیم/ الله تی تی می اشکانه بیده/ بیده از می چوم مرواری فیوه/ اوی خودا به باز می یاره بایه/ قول و قرار به یاد باوره؟/ جه می چوم گول شادی بیچینه/ او روزیگاره به یاد باوره؟

qarâr bəna bim tâ tu bibi mən, mən ti manəstān/ ami mu bəbə, âluçə dârə titi
manəstān/ dəst bə dəst bədim bâ vəfâ bibim/ rāzə dilâna bâ xudâ bigim/ allâ titi mi
aşkâna bidə/ bidə az mi čum murvâri fivə/ oy xudâ, bə bâz mi yârə bâyə/ qolo
qərâra bə yâd bâvarə/ Jə mi čum gulə šâdi biçinə/ uruzigâra bə yâd bâvarə.

پیمان بستیم تا تو من شوی و من مانند تو گردم/ (با هم باشیم) تا زمانی که موهایمان به رنگ شکوفه‌های درخت آلوچه شود/ دست در دست هم گذاشته وفادار باشیم/ راز دل‌هامان را فقط برای خدا بازگو کنیم/ مهتاب اشک‌هایم را نظاره‌گر شد/ دید که از چشمانم دانه‌های مروارید سرازیر است/ ای خدا، می‌شود دوباره یارم باز گردد/ عهد و پیمانش را به یاد آورد؟/ گل شادمانی از چشمانم بچیند/ یادآور روزگار قدیم باشد؟

شعرهای عاشقانه گیلکی، اغلب خالی از خشونت و خوی جنگاوری است و حاوی مهر و ملایمت است. شاید به علت آب و هوای معتدل منطقه است که روستایی گیلک از خوی و خصلت ملایم برخوردار است و از جنگ و ستیزه دوری می‌کند.

اگر دانستی بیم تو بی بفایی، پاچ لیلی / تی ور نامومی تا اول تو بایی، پاچ لیلی / بوشو کوری کی من
دیلگیرم از تو، جان جان / به اُفیکرم کی دس ویگیرم از تو، جان جان / هیزار افسوس کی می قدر ندانی، پاچ
لیلی / ایجور شم کی مره د دن نتانی، پاچ لیلی.

agər dānəsti bim tu bi bəfâyi	pâčə leyli
tî vər nāmomi tâ avəl tu bâyi	pâčə leyli
buşu korey ki mən dilgirəm az tu	jân jân
bə a fikrəm ki dəs vigirəm az tu	jân jân
hizâr afsus ki mi qədrə nədâni	pâčə leyli
ijor şam ki mərə də dən nətâni	pâčə leyli.

اگر می دانستم که تو بی وفایی، لیلی کوتاه‌قد / نزد تو نمی‌آمدم تا تو اول کنارم بیایی، لیلی کوتاه‌قد / برو
دختر، که من از تو دلگیرم، جان جان / در این اندیشه‌ام که از تو دست بردارم، جان جان / هزار افسوس!
قدر و ارج مرا ندانستی، لیلی کوتاه‌قد / آن گونه می‌روم که دیگر مرا نتوانی ببینی، لیلی کوتاه‌قد.

در ترانه‌ها، شاه‌دیم عاشق علی‌رغم شکست عشقی و تنهایی عاطفی، خواستار نابودی محبوب بی‌وفا
نیست و برای خود نیز طلب مرگ نمی‌کند و در نهایت تصمیم به دوری از معشوق می‌گیرد. این رفتار نشان
از ثبات، تعادل روانی و رفتاری مبتنی بر خردگرایی دارد.

در ترانه زیر با این‌که صحبت از رقیب عشقی است، روستایی علی‌رغم اشراف به عهدشکنی دختر، به
دور از حس خشونت و تصاحب‌گری، با لحنی ملایم و نرم، وفای به عهد و میثاق بسته‌شده را طلب می‌کند
اما در تهدید یار سخنی نمی‌گوید. روستاییان با کرامت انسانی، در اشعار بومی خود به استقبال نرم‌خویی و
حُسن خلق رفته، باعث اشاعه این خصلت زیبا در بین شنوندگان می‌گردند.

کورا! چره می ور نایی / کورا! چره وخت پایی / کوچی دانه دیله که فادایی؟! / تی قولان به یاد بار / ندان مره در
آزار.

kor çərə mi vər nâyi / kor çərə vəxta pâyi / kuji dānə dila kə fâdâyi / ti qolâna bə yâd
bâr / nədân mərə də âzâr.

ای دختر! چرا به کنارم نمی‌آیی / چرا حساب وقت و زمان را داری؟! / دل کوچکت را به که بخشیدی؟ /
قول و قرارهایت را به یاد آر / دیگر مرا نرنجان.

۳.۳. عاشقانه‌ها و بافت بومی

تأثر از محیط و بافت بومی از جنبه‌های اجتناب‌ناپذیر این اشعارند. در آن‌ها طبیعت‌گرایی جلوه‌ای روشن دارد. طبیعت به‌گونه‌ای مستحکم، در پیوند با شیوه زندگی مردم این سامان می‌باشد. زمین، زراعت، تصاویر زندگی سنتی و دل بستن‌ها، به تمامی در آئینه اشعار تغزلی و غنایی گیلکی انعکاس یافته است. جهان شعر تجربه‌های خود را از جهان بشری می‌گیرد، به آن نقشی زیبا زده، به گونه‌ای دیگر ارائه می‌دهد. شاعر روستایی نیز دارای گذشته و تجربیات ناشی از آن است و در سرودن شعرش ناخودآگاه به این تجربیات رو آورده، عشق خود را با استفاده از عناصر و پدیده‌هایی که برخاسته از محیط اویند و در وجودش درونی شده‌اند، بیان می‌دارد.

خودا دانه تو می پاچ تورنگی.

xudâ dâñə tu mi pāčə turəngi.

خدا می‌داند که تو قرقاول ریز نقش من هستی.

یا:

گول انار می یاره/ انار شاوار می یاره آیم تی ور صبح سر/ دریا مول سر می دلبر.

gulə anâr mi yârə, anârə šâvâr mi yârə/ âyəm ti vər sobə sər dəryâ molə sər mi dilbâr.

گل انار مثال یار من است/ انار شیرین و شاهوار مانند یار من است/ سپیده‌دم روی موج‌شکن به ملاقات تو می‌آیم دلبرم.

در ترانه کوراشیم، از معروف‌ترین آهنگ‌های محلی گیلان، می‌بینیم واژه‌های سفیدرود، کرچی، بادبان، دریاکناران که با هم تناسب دارند، در ترانه جلوه‌گرند. در نگاه روستایی، کنار سفیدرود و توم بیچار همان مدینه فاضله‌ای است که در آنجا همه خیر و خوبی می‌باشد و از شر خبری نیست.

کوجی کرچی تره بادبان کونم شم / کنار سفیدرود سامان کونم شم / کنار سفیدرود می توم بیچاره/ ایتا کوره اویه می دیل دوچاره/ آراشیم، اوراشیم، کوراشیم عزیز؟ کوراشیم کیجای؟ کوراشیم؟/ تی امره بال به بال دریا کناران شیم.

kuči kərji tərə bâdbân kunam šəm/ kənârə sifidrud sâman kunəm šəm/ kənârə sifidrud mi tum bijârə/ itâ korə uyâ mi dil dučârə/ arâ šim urâ šim korâ šim? âziz korâ šim? kijây korâ šim?/ ti amra bâl bə bâl dəryâ kənârân šim.

قایق کوچک، بادبان تو را بلند کرده می‌روم/ از ساحل سفیدرود گذر می‌کنم و می‌روم/ در کنار سفیدرود شالیزار من است / در آنجا دختری است که دل من مبتلای اوست/ این سو برویم یا آن سو؟ کدام سو برویم عزیز؟ کدام سو برویم دختر؟ کدام سو؟/ دست در دست هم به سمت سواحل دریا برویم. بسامد بالای واژه‌های آفتاب، مهتاب، ستاره و گل در این ترانه‌ها که نشان از اهمیت آن‌ها در شرایط اقلیمی و زیست‌گاهی روستاست، چشم‌گیر می‌باشد.

بیا فاندرد هوا رنگین کمانه/ بنفش و سورخ و سبز و زعفرانه/ اونی سورخی می دیل آتش عشق/ اونی زردی نیشان می خزانه/ بابا خان تیر کمان بزه گول گوله آفتابه/ دس کلا همه بزئید آفتاب دیل بابه/ گول لاله بیچینید چه دشت و جه صحرا/ کی حکایتان داره از مجنون و لیلا/ گیل دخترجان، ماتاب شبان/ تو بیا بیرون، ماه ببه پنهان/ سوسوزنه از دور مثل ستاره / بانید بانید یاران بوکونید نظاره.

biâ fândər havâ rəngin kəmânə/ bənəfšu surxu səbzə zəfərânə/ uni surxi mi dilə
âtəşə eşq/ uni zərđi nişânə mi
xəzânə/ bābâ xân tir kəmân bəzə gul gulə âftābə/ dəs kələ hamə bəzənid âftāb dilə
bābə/ gulə lālə biçinid jə dəšt u jə sahrâ/ ki hakâyətân dârə az məjnunu leylâ/ gilə
doxtər jân mâtābə šəbân/ tu biâ birun mäh bəbə pənhân/ susu zənə az dur məslə
sətārə/ bāyid bāyid yârân bukunid nəzârə.

بیا و رنگین کمان را در هوا نظاره‌گر باش / که به رنگ‌های بنفش، سرخ، سبز و زعفرانی است/ سرخی آن نمایانگر آتش عشق قلب من است / زردی آن نشانه‌ی خزان من است/ رنگین کمان چهره نمود/ آفتاب (مهربان) نمایان شده/ همه کف بزئید آفتاب دل پسند است/ از دشت و دمن گل لاله بیچینید/ که از لیلی و معجون حکایت‌های بسیار دارد/ ای دختر گیلک! ای مهتاب شب‌ها/ تو طلوع کن تا ماه غروب نماید (یارم) مثل ستاره از دور نورافشانی می‌کند/ یاران بیایید بیایید و نظاره‌گر باشید.

عینی‌گرایی در قالب توصیف فضاها، یکی از ویژگی‌های این مجموعه است که در انتقال آسان‌تر و مؤثرتر پیام شعر یاری می‌رساند. بنابراین شاعر برای القای اندیشه، به راحتی از اجزاء پیرامون خود که رنگ و بوی محلی دارد، استفاده نموده، در عین دلدادگی، کار و تلاش را یادآوری می‌کند و با تصاویری زیبا، عشق و کار را پیوند می‌زند.

گول پامچال، گول پامچال، بیرون بیا، بیرون بیا/ فصل باهارای، فصل باهارای/ شکوفان، شکوفان، غومچه وا کوده، غومچه وا کوده/ بولبول سر دارای، بولبول سر دارای/ عزیز فصل باهارای/ تی چومان گوشه دارای/ تره خال مزه دارای/ ویریز کاول اوسانیم، دانه واشانیم، امی توم بیجارای.

gulə pāmčâl gulə pāmčâl birun biâ birun biâ/ fəslə bâhârây fəslə bâhârây/ šukufân šukufân qumčə vâkudə
qumčə vâkudə/ bulbul sərə dârây bulbul sərə dârây/ aziz fəslə bâhârây/ ti čumân gušə dârây/ tere xâl mæzə
dârây/ viriz kâval usânim dâna vâšânim ami tum bəjârây.

گل پامچال! بیرون بیا، فصل بهار است / شکوفه‌ها غنچه وا کرده‌اند، بلبل روی درخت است/ عزیز فصل
بهار است/ چشمانت کشیده و گوشه دار است/ خال براننده توست/ برخیز خیش برداریم، در خزانه برنج
مان دانه بکاریم.

فصول در فرهنگ گیلانی برای همه، از کودک تا میان‌سال و پیر، مفهوم خاصی دارند. فصل‌ها می‌توانند
نشان‌دهنده آغاز کار کشاورزی، پایان آن و یا مرحله درو باشند که جشن‌هایی در ارتباط با آن‌ها مقارن با
فصل‌های مربوطه برگزار می‌گردد. انطباق درون‌مایه عاشقانه با تفسیر فصل و رسیدن بهار، تشبیه یار به
گل‌های بهاری، همراه با ملودی شاد، از رموز دلنشینی و ماندگاری این ترانه‌ها است.
بنفشه گول بیرون بامو/ به یاد باور تی عهده/ بوگفتی بی وخت باهار/ آیم تی ور با خنده/ گول بارانه، سبزان
سر/ قاصید بوبو بنفشه/ فصل باهار بامو بیا/ می دیل بوبوسته زنده/ از یاد بردی تو مگر قول و قراره؟/ د ناز
نوگون بیا می ور، وخت بهاره.

bənəfsə gul birun bāmo/ bə yād bāvər ti ahdə / bugofti bi vəxtə bāhār/ āyam ti vər bā xandə/ gul bārānə səbzānə
sər/ qāsid bubo bənəfsə/ fəslə bāhār bāmo biâ/ mi dil bubostə zəndə / az yād bəbərđi tu mægər qolo qərārə/ dā
nāz nukun biâ mi vər vəxtə bāhāra.

گل بنفشه روئیده/ عهده و پیمانته را به یاد آور/ گفته بودی که در بهار/ خندان به کنارت می‌آیم/ گلباران شده،
روی سبزه‌ها/ بنفشه پیام رسان گردید/ فصل بهار رسیده بیا/ دل من با طراوت و شاداب شده/ مگر تو عهده و
پیمانته را فراموش نمودی؟/ دیگر ناز نکن فصل بهار است به کنارم بیا.
یادآوری وعده دیدار در بهاری زیبا با پیام‌رسانی گل بنفشه به خلاقیت و تصویرگرایی شنونده دامن می‌زند.
بাহاره دشت و صحرا سبزه بوسته/ بزه غومچه درختان، گل واوسته/ بیا کور باهاره، بیا کور باهاره/ باهار دیدار
وخته، چقد تنهایی سخته.

bāhârə dəštə sahrâ səbzə bostə/ bəzə qumčə dərəxtân gul vāvostə/ biâ kor bāhârə
biâ kor bāhârə/ bāhâr didârə vəxtə, čaqəd tənĥâyi səxtə.

بهار است، دشت و صحرا سرسبز شده است / درختان شکوفه کرده‌اند، گلها شکفته‌اند/ ای دختر! بهار
است بیا، ای دختر! بهار است بیا/ بهار زمان دیدار است، تنهایی بسیار سخت است.
عشق برای عاشق روستایی وسیله تن‌آسانی، عیش و بی‌خبری نیست. وی معشوق جوان خود را در نقش
محبوب، همسر، همکار و ... می‌بیند که به او عزت نفس می‌دهد.

الان فصل باهاره، باهار موقع کاره/ تی چشمان گوشه داره الان فصل باهاره.

alân fəslə bâhârə bâhâr mogəyə kârə / ti čəšmân gušə dârə alân fəslə bâhârə.

اکنون فصل بهار است، بهار هنگام کار است / چشمان تو گوشه دار و کشیده است، اکنون فصل بهار است.

در روستا بیشتر آوازهای شالی‌کاران، با مضامین عاشقانه، گلایه، دیدار، فراق ... می‌باشد که غالباً به آوای جمعی خوانده می‌شود و موسوم به «بجارخوانی» است. برای از بین بردن محدودیت‌ها در اشعار، از تصاویر به‌عنوان ابزار کمکی استفاده می‌شود. این تصاویر گسترش دید مخاطب را سبب می‌شود. تره خاطر آیه او شب زمستان کوری / امی سر فووستی دانه دانه باران کوری / تی گوله دیم سر شبنم مانستان کوری.

təra xâtər âyə ušəb zəməstân korə / ami sər fuvosti dâna dâna bârân korə / ti gulə dimə sər šəbnəma manəstân korə.

ای دختر! آن شب زمستانی را به یاد می‌آوری؟ / که بر سرمان دانه‌های باران می‌ریخت ای دختر / دانه‌های باران بر چهره چون گل تو به مانند شبنم بود ای دختر. اشعار این ترانه‌ها، ساده و روان بوده، پیچیدگی و انعقادی در آن‌ها دیده نمی‌شود.

۳ . ۴ . عاشقانه‌ها و ارزش‌های اخلاقی

در ادبیات شفاهی گیلان ارزش‌های اخلاقی حضوری پررنگ دارد.

یاد باد او روزا، نوروز روزا / شانه به شانه صحن آستانه / دیل با خدا، چوم به آقا / عاشقانه ره کودیم دوعا.
yâd bād uruzâ, noruzə ruzâ / šânə bə šânə sahnə âstânə / dil bā xudâ čum bə âqâ / âšəqâne rə kudim duâ.

یاد باد آن روزها، نوروز یاد باد / شانه به شانه هم در صحن آستانه / دل‌هامان با خدا و چشمانمان به آقا بود / برای عاشقان دعا می‌نمودیم.

در ترانه‌های گیلکی، دل‌باخته ساده‌دل گمنام، با تربیت ساده خود، اندیشه‌اش را در حجاب حُجب و حیا و آزر محفوظ داشته تا چندان خودنمایی نکند. این ترانه‌ها نمودار جامعه‌ای است که در آن، دختران به سبب عفت و حیا نمی‌توانسته‌اند مکنونات قلبی‌شان را آشکارا بیان کنند و یا بالعکس، مردان عاشق از ترس ملامت، دلدادگی‌شان را بروز دهند.

دیل به دیل راه داره، کور / ولی چوم دواره، کور / بکندم پلت دار کمر تی نامه / اوئه ور بنم یادگیری تی نامه.
dil bi dil râ dâre kor / vëli čum dəvârə kor / bəkəndəm palat dârə kəmər ti nâmə / unə vər bənəm yâdigâri mi nâmə

ای دخترا! دل است که به دل راه دارد/ ولی چشم نگاه می‌کند و رد می‌شود دختر/ روی تنه درخت افرا نام تو را کندم/ کنار نام تو، نام خود را به یادگار نهادم.

از جمله عوامل شکل‌ده تفکر روستایی، پای‌بندی به سنت، احترام به خانواده و ریش سفیدان، احترام به اخلاق و آداب و رسوم به جا مانده از سال‌های پیشین است.

در ترانه‌ها دیده می‌شود که عاشق از مادر محبوب خود که بنا بر عرف و قوانین نانوشته، پاسدار حیا و حرمت و بیگانه با عشق و دوستی آن‌هاست، شکوه می‌کند. مادرانی که گرچه سراپا عشق و محبتند، مَهر ممنوعیت بر عشق‌ورزی و محبت فرزندان به معشوق زده‌اند.

تی دیله بیا تاود به بیشیم به خانه/ ایتا کاری بوکون تی ماری ندانه/ اگر تی ماری تره بیدینه می امره/ تره بیرون کونه از خودوش خانه.

ti dila biâ tâvəd bə bišim bəxânə/ itâ kâri bukun ti mârəy nədânə/ âgər ti mârəy təra bidinə mi amra/ təra biruna kunə âz xuduşə xânə.

بیا دلت را راضی کن به خانه برویم/ یک کاری کن تا مادرت نفهمد/ اگر مادرت تو را با من ببیند/ ترا از خانه خود بیرون می‌کند.

بیان عشق از طرف دختر در محیط روستایی تابو بوده، باعث رسوایی او و شرمساری خانواده می‌گردد. به همین دلیل مادران همه‌جا مواظب دخترانند تا مبادا خدشه‌ای به آبروی آن‌ها وارد آید. می‌امه نیا، پا صدا کونه/ می مار بدونه، ت دعوا کونه.

mi am niyâ pâ s dâ kunə/ mi mâr bodon tə davâ kunə.

با من نیا، پاهایت صدا می‌خورد/ مادرم بدانند، ترا دعوا می‌کند.

این ترانه‌ها، آیینۀ زندگی دختر و پسر عاشق روستایی و تصویرگر آرزوهای ممنوع و تقابل ارزش‌های موجود میان نسل‌هاست. عشق زنانه، ارزش‌های قوم را برمی‌آشوبد و به ناچار نگاه دختر، علی‌رغم آرزوهای پنهانش، با نگاه قوم خویش همگون و همراه می‌گردد و از ابراز عشق آشکار خود به محبوب در مقابل شیفتگی‌های او پرهیز می‌نماید.

کوجی کوری می پاتی ورجه گیره/ تی مار مره پایه تی نام اویره/ می جان دیلبر، از همه بهتر، اییچه بی می ور/ عاشق بو بوم لیلی لیلی، شیدا بو بوم خیلی/ چره بیرون نایم تره بیدینم؟/ تی خاننا من پایم تره بیدینم/ تی دونبال هر جایم تره بیدینم.

kuji korəy mi pâ ti vərja girə/ ti mâr mərə pâyə ti nâm âvirə/ mi jâne dilbər, az hamə bəxtər, ipčə bə mi vər/ âşəq bubom leyli leyli , şeydâ bubom xeyli/ çərə birun

nâyəm tæra bidinəm/ ti xânə mən pâyəm tæra bidinəm/ ti dunbâl har jâyəm tæra bidinəm.

ای دختر کوچک پای (دل) من نزد تو گیر است/ مادر تو مرا زیر نظر گرفته وای به حالت/ دلبر جانان من! ای بهترینم! کمی نزد من بیا/ عاشق شدم لیلی لیلی، سرگشته و شیدا شدم خیلی/ چرا نباید به هوای دیدن تو از خانه بیرون آیم؟/ خانه‌ات را زیر نظر می‌گیرم تا ترا ببینم/ بدنبال تو هر جا روانم تا ترا ببینم.
بنیاد ترانه زیر، عفت و حیای دختری است که علی‌رغم مکنونات قلبی خویش، به نگاه عاشق پاسخ نداده و پرده از سر ضمیر بر نداشته‌است.

هر وقت آیم تلار جور ایسایی/ می آمون ره تو می رایه پای/ تا تی چوم می چومه میان دکفته/ پنجرانه دودی شی د نایی.

har vəxt âyəm təlârə jor isâyi/ mi âmonə rə tu mi râya pây/ tâ ti čum mi čumə miyân dəkəftə/ pənjərəna dəvədy ši də nâyi.

هر وقت که می‌آیم روی ایوان ایستاده‌ای/ مسیر آمدن مرا، هنگام عبور من، کشیک می‌کشی/ اما زمانی که چشم من به چشم تو می‌افتد/ پنجره‌ها را می‌بندی، می‌روی و دیگر نمی‌آیی.
یا: چره کور جه تی چوم، هیزاران گب واره کور/ داری در تی اولب اونه قایم داری کور.

čərə kor jə ti čum hizârân gəb vâre kor/ dâri dər ti u ləb unə qâyəm dâri kor.

دختر چرا از چشمانت هزاران سخن می‌بارد/ اما لبان تو آنها را پنهان می‌سازد.

۳. ۵. عاشقانه‌ها و جایگاه زن

در ترانه‌های عاشقانه، گاهی بین عاشق و معشوق، رقیب و شخص سومی وجود ندارد؛ بلکه تنها چیزی که ترانه را پیش می‌برد، اصرار عاشق و ناز معشوق است. رابطه زن با مرد در این ترانه‌ها شبیه رابطه مراد با مرید است و این نشان از جایگاه والای زن و حرمت و احترام او در نگاه مردان این سامان دارد.

نوکون ناز، نوکون ناز، مره شیدا نوکون باز/ نوکون ناز، نوکون ناز، دوچوم داری پور از راز/ تی چوم آتش فشانه/ می فانوس شبانه/ بنازم تی چوماننا/ تی لب یاقوت مانه/ ولی می قوت جانه/ بنازم تی لبانا.

nukun nâz nukun nâz mæra šeydâ nukun bâz/ nukun nâz nukun nâz du čum dâri pur az râz/ ti čum âtəš fəšânə/ mi fânusə šəbânə/ bənâzəm ti čumânâ/ ti ləb yâqutə mânə/ vəli mi qutə jânə/ bənâzəm ti ləbâna.

ناز نکن، ناز نکن، مرا دوباره شیدا نکن/ ناز نکن، ناز نکن، ای که چشمانی پر از راز داری/ چشم تو به مانند آتش فشان است، فانوس شبانه من است/ حیران چشمان تو گردم/ لبانت به رنگ یاقوت است/ ولی قوت و غذای جان من است/ حیران لبانت شوم.

عاشق پیرامون خود جلوه‌ای از جمال معشوق می‌بیند. حتی مهتاب و شبنم و ستارگان نمایانگر وجود یارند. خوش خوش تابه ماتاب/ می چومه نایه خواب/ روزا مانه ایمشب/ ماتاب دیله باب/ من به عالم، ماتاب شبه فاندم/ ای پیس خاله تی گفت و گویه/ بیا اوی ریزه ریحان/ دارم تی آرزویه/ بیا بیدین شبنم کور/ سبزان سر سوسو زنه/ ستارانه نور فوکونه/ می ریزه گوله ریحان/ تی عاشق نرنجان/ تی مویانه تاب ناوادان/ عاشق بی تابه بیدین/ می چومه بی خوابه بیدین/ تی قولان بیاد بار/ ندان مره د آزار.

xuš xuš tâbə mâtab/ mi čuma nâyə xâb/ruza mânə imšəb/ mâtabə dilə bâb/ mən bə âləm mâtab šəba fândəm/ ipis xâlə ti goftə guya/ biâ oy rizə reyhân/ dârəm ti ârəzuya/ biâ bidin šəbnəm kor/ səbzân sər susu zənə/ sətârâna nur fukunə/ mi rizə gulə reyhân/ ti âšəqâ nərənjan/ ti muyânâ tâb nâvâdân/ âšəqə bi tâba bidin/ mi čumə bi xâba bidin/ ti qolâna bə yâd bâr/ nədân mərə də âzâr.

مهتاب خوش می‌تابد/ ولی به چشم من خواب نمی‌آید/ امشب مثال روز است/ مهتاب دلپسند است/ من، گفت و گوی کوتاهی/ با تو در شبی مهتابی را با عالم عوض نمی‌کنم/ بیا ای ریحان ریز نقش من! که آرزومند توأم/ بیا ای دختر! شبنم را ببین/ که روی علف‌زارها سوسو می‌زند/ و حتی برای ستاره‌ها هم نورافشانی می‌کند/ ای ریحان کوچک من! عاشقت را نرنجان/ موهایت را پیچ و تاب نده/ عاشق بی قرار را ببین/ چشم بی خواب مرا ببین/ تا عهد و پیمانت را به خاطر آوری/ دیگر مرا نرنجان. زن در فولکلور گیلان نه تنها مظهر زیبایی و آرامش است، بلکه به عنوان حامی و پشتیبان مرد و بازویی قوی در خانواده محسوب می‌گردد.

ویری می آرام جانای/ بنازم تی نرگس نای/ تی زولفان بنفشه مانای/ ویریز کاوول اوسانیم، دانه واشانیم، امی توم بیجارای.

virî mi ârâme jânây/ bənâzəm ti nərgəsânây/ ti zulfân bənəfše mânây/ viriz kâval usânim, dâne vâšânim, ami tum bijârây.

برخیز آرام جانم! نرگس چشمانت را بنازم/ گیسوانت به مانند گل بنفشه است/ برخیز خیش برداریم، در خزانه‌ی برنج مان، دانه بکاریم.

عاشق، حتی نقاط ضعف محبوب را زیبا می‌بیند و قد کوتاه او را بهانه‌ای برای ستایش و نوازش می‌یابد. پاج لیلی تی مویه کج بنه/ تی گردن مرخانه رج بنه/ عاشق بوبومه تی چومانه/ تی او گردن بند مرخانه.

pâče leyli ti muya kaj banə/ ti gardənə mərxiânə rəj banə/ âšəq boboma ti čumâna/ ti u gardənbənd mərxiâna.

لیلی ریز نقش من! موهایت را کج بگذار/ دانه‌های گردن بندت را ردیف بگذار/ عاشق چشمانت شد/ عاشق گردن بندت گردیدم.

۵. نتیجه‌گیری

عشق یکی از مضامین مهم شعر گیلکی است. در شعرهای عاشقانه گیلکی عاشق همه وجودش را فدای معشوق می‌کند. این عاشقانه‌ها تقریباً تهی از هرگونه نفرت به رقیب و کلامی تصاحب‌گرانه نسبت به معشوق است.

در اکثر ترانه‌های عاشقانه، درخواست و امیدواری به وصال محبوب و بازگشت او و برقراری عهد و پیمان موج می‌زند و اثری از ناامیدی شدید، احساس بیچارگی و درماندگی، آرزوی مرگ و نیستی برای خود از خداوند، خودکشی از سر تهایی عاطفی و یا طلب نابودی محبوب بی‌وفا و حتی کوچک‌ترین نشانی از خیانت دیده نمی‌شود. اینها نمایانگر امیدواری مردم این منطقه به بهبود وضعیت زندگی، نگاه روشن آنان به آینده، عزت نفس و تعادل روانی در روابط انسانی است.

بررسی کیفی ترانه‌ها، در ارتباط با بازنمایی زنان، نشان از حاکمیت نگاه انسانی توأم با احترام دارد. گرچه راوی اکثر ترانه‌ها مردان بوده‌اند و زبان ترانه‌ها مردانه است، ترانه‌ها غالباً دارای زبانی غیر جنسیتی هستند. این بخش از فرهنگ توده مردم یعنی ترانه‌ها، نه تنها زن‌ستیز نبوده، که نشان از جایگاه برتر زنان دارد. در این اشعار، مردان غالباً در موقعیت‌های سازندگی و حمایتی قرار دارند و زنان نیز چونان شخصیتی فعال و حامی می‌باشند.

عینی‌گرایی در قالب توصیف فضاها، باعث ارتباط نزدیک‌تر شنونده با اشیا و عناصر ترانه شده و انتقال پیام را تسهیل می‌کند. تصویر و تخیل در ترانه‌ها، ساده و به دور از پیچیدگی است و بر مدار پدیده‌های بیرونی که برانگیزاننده شعر است، شکل می‌گیرد. شیوه شخصیت‌پردازی در این ترانه‌ها، استفاده از توصیف مستقیم و شخصیت‌پردازی تلفیقی (کلامی - تصویری) است که تخیل و همدلی شنونده را به همراه می‌آورد.

کتاب‌نامه

۱. استور، آنتونی، (۱۳۸۳)، موسیقی و ذهن، تهران، چاپ غزال
۲. پناهی سمنانی، احمد، (۱۳۸۳)، ترانه و ترانه سرایی در ایران، تهران، انتشارات سروش.
۳. خداجو، علی، (۱۳۷۷)، هزار ترانه فارسی، رشت، هنر و اندیشه.
۴. خودزکو، الکساندر، (۱۳۸۱)، ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه جعفر جمالی زاده، تهران، سروش.
۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۶. شیرین‌کام، شهره، (۱۳۹۲)، بررسی محتوایی ترانه‌های گیلکی، به راهنمایی علی صفایی، پایان‌نامه ارشد، دانشگاه پیام نور گیلان.
۷. سرتیپ پور، جهانگیر، (۱۳۷۲)، ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی، رشت، نشر گیلکان.
۸. عباسی، هوشنگ، (۱۳۷۶)، شاعران گیلک و شعر گیلکی، رشت، نخعی.
۹. فرض پور ماچیان، مصطفی، (۱۳۷۶)، دستور زبان فارسی، رشت، طاعتی.
۱۰. مرعشی، احمد، (۱۳۶۳)، واژه‌نامه گویش گیلکی، رشت، طاعتی.
۱۱. معین، محمد، (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر.